

باورهای پایه

مرتضی فتحی‌زاده ■ ■

دانشجوی دکتری گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس □ □

غلامرضا اعوانی ■ ■

استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران

چکیده

باورهای حاکی از خارج به سبب وجود پاره‌ای از امور در جهان، صادق یا کاذبند. ارزش صدق یک باور را در بسیاری موارد با توسل به ارزش صدق برخی باورهای دیگر می‌توان تعیین کرد؛ اما فرایند تعیین ارزش صدق یک باور با توسل به ارزش باورهای دیگر سرانجام باید در جایی پایان یابد تا اساساً بتوان به ارزش صدق یک باور حاکی از واقعیت خارجی رسید. بنا به یکی از دیدگاه‌های معرفت‌شناختی، فرایند اثبات یا ابطال باورها سرانجام به باورهایی پایان می‌یابد که منطقی‌تر از متمایزی را تشکیل می‌دهند. این طبقه متمایز همانا باورهای پایه است. چند مسأله اساسی در این جا باید پاسخ داده شود: ۱) آیا چنین باورهایی وجود دارند؟ ۲) اگر وجود دارند، چه نسبتی میان آنها و تجربه‌های غیرکلامی واقعی برقرار است؟ ۳) آیا باورهای پایه توصیف‌کننده تجربه‌های خصوصی گوینده آن باورهایند، یا توصیف‌کننده اموری که قابل مشاهده همگانی اند؟ ۴) آیا این باورها اصلاح‌ناپذیرند (یعنی نمی‌توانند کاذب باشند یا نمی‌توان کذب آنها را اثبات کرد) یا تردید‌ناپذیرند (یعنی نمی‌توان به نحو معقولی درباره آنها تردید کرد)؟

در این مقاله به روش نقادی عقلی نشان داده خواهد شد که باورهای پایه وجود ندارند.

کلید واژه‌ها: باور، توجیه، معرفت

۱. مقدمه

باورهای پایه، بنا به نظریه بنیادگرایی معرفت، از جایگاه منحصر به فردی در میان سایر باورها برخوردارند و گویی ما آنها را بدون تمسک به باورهای دیگر می‌پذیریم و نیز پایه و مبنایی برای کل ساختمان معرفت و باورهای ما فراهم می‌آورند. باورهای پایه نیازی به توجیه ندارند، زیرا بسیار بعید است که کاذب باشند و احتمال زیاد صدق آنها جایی برای ارائه قراین و دلایل باقی نمی‌گذارد. پیداست که اگر باوری واقعاً به گونه‌ای باشد که فی‌نفسه صدق خود را تضمین کند و از این بابت نیازی به باورهای دیگر نداشته باشد، ذاتاً موجه خواهد بود و ما نیز کاملاً موجهیم که آن را بدون دلیل و مدرک



بپذیریم؛ چون هدف از توجیه یک باور، به تعبیری، تضمین صدق آن باور است و فقط در این صورت می‌توانیم مدعی داشتن معرفت و دانش درباره امور شویم.

بنابراین، اگر بتوانیم در برخی شرایط و احوال به پاره‌ای از باورها بدون تمسک به باورهای دیگر دست یابیم و آنها را به نحو درست و معقول بپذیریم، در واقع، به باورهای پایه رسیده‌ایم؛ زیرا باورهای پایه، از دیدگاه بنیادگرایان، به آن دسته از باورها گفته می‌شود که پذیرفتن آنها بدون ارائه قرائن و دلایل، معقول و موجه است. قید معقول یا موجه از آن رو در تعریف باورهای پایه آورده می‌شود که باورهای پذیرفته شده بدون قرائن و دلایل، ولی نامعقول را حذف کند. در زندگی روزمره بسیار اتفاق می‌افتد که ما بدون ارائه دلیل و مدرک کافی به چیزی باور پیدا می‌کنیم، مثلاً معتقد می‌شویم مزید فردی نامطمئن و مشکوک است یا می‌پذیریم که سعید از اتهاماتی که به او می‌زنند، دور است، یا دین و آزادی با هم ناسازگارند و مانند اینها. البته چنین باورهایی می‌توانند علتهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، دینی، روانشناختی و تربیتی داشته باشند؛ اما هر باور معلولی ضرورتاً معقول نخواهد بود، بلکه باوری معقول و موجه است که صدق آن به گونه‌ای مطمئن تضمین شده باشد.

فرض کنیم باورهای واقعاً پایه موجودند و مدعای بنیادگرایان در این خصوص درست است. اکنون می‌پرسیم که چه باورهایی واقعاً پایه محسوب می‌شوند و باورهای غیرپایه نهایتاً باید بر کدامین پایه‌ها و بنیادها استوار گردند تا معقول و موجه به شمار آیند. پاسخ بنیادگرایان به این پرسش متفاوت است. سبب تنوع پاسخها و نظریه‌های پیشنهادی آنها در این باره، به اعتقاد سوزن‌هاک در کتاب قرائن و پژوهش، به تفسیرهای گوناگون آنها درباره ماهیت باورهای پایه است.

همه بنیادگرایان معتقدند که باورهای پایه به باورهایی گفته می‌شوند که مستقل از هر باور و قرینه‌ای موجه باشند و سایر باورها نیز در صورتی موجه خواهند بود که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از حمایت باورهای پایه برخوردار شوند و از آنها استنتاج گردند. این مدعایی است که همه بنیادگرایان یکصدا می‌پذیرند؛ اما اختلاف آنها هنگامی آغاز می‌شود که از این مدعا فراتر می‌روند و هر یک به پنداشت خود اوصافی برای باورهای پایه برمی‌شمارند و ماهیت آنها را چنان توصیف می‌کنند که جمع آرای ایشان دشوار می‌گردد.

برخی از بنیادگرایان باورهای پایه را می‌انگارند که یقینی، خطاناپذیر، و بی‌نیاز از اصلاح باشند. به نظر این گروه محال است کسی به چنین باورهایی اعتقاد داشته باشد، ولی آنها را نادرست بپندارد [۲]. اگر کسی باوری را پایه بداند و آن باور واقعاً پایه باشد، یعنی به نحو معقول و موجه بدون رجوع به سایر باورها پذیرفته شده باشد؛ پس از دیدگاه او، محال است که نادرست و کاذب باشد. بنیادگرایی مبتنی بر باورهای یقینی و خطاناپذیر را بنیادگرایی خطاناپذیر^۱ می‌نامند. بدیهی است که بنیادگرایی مبتنی بر باورهای پایه خطاناپذیر و اصلاح‌پذیر در نقطه مقابل بنیادگرایی خطاناپذیر قرار

می‌گیرد. گفتنی است نظریه‌هایی که باورهای یقینی خطاناپذیر را می‌پذیرند، ولی آنها را برای توجیه سایر باورها لازم نمی‌دانند یا توجیه خود آنها را تا حدی نیازمند تأیید سایر باورها می‌پندارند، اساساً بنیادگرا محسوب نمی‌شوند. بنابراین، یکی از موارد اختلاف بنیادگرایان بر سر خطاناپذیری یا خطاناپذیری گزاره‌های پایه است.

اختلاف دیگر بنیادگرایان درباره مسأله تجربی یا غیرتجربی بودن باورهای پایه است. حامیان غیرتجربی بودن باورهای پایه معمولاً به حقایق بسیط منطقی یا ریاضی استناد می‌کنند و آنها را «بدیهی» می‌دانند؛ اما مدافعان تجربی بودن باورهای پایه معتقدند که فقط باورهای تجربی^۲ و مشاهدتی، پایه محسوب می‌شوند. البته بنیادگرایان تجربه‌گرا خود بر سر تعیین مصداق باورهای تجربی اختلاف نظر دارند. برخی آن دسته از باورهای تجربی را پایه می‌پندارند که از جهان خارجی و عینی^۳ حکایت می‌کنند. گروه دیگر، باورهای حاکی از حالات درونی و تجربه‌های وجدانی فاعل شناسا را مبنا و پایه می‌گیرند. عده‌ای دیگر نیز هر دو نوع باورهای حسی و مشاهداتی و وجدانی را پایه و مبنای سایر باورها به شمار می‌آورند.

به طور کلی می‌توان این نظریه‌ها را به دو دسته برونگرا و درونگرا طبقه بندی و با توجه به آن، دو نوع قرائت از تجربه گرایی را از هم متمایز کرد. بنا به قرائت درونگرایانه بنیادگرایی تجربی^۴ باورهای پایه ماهیتی ذاتاً موجه و بدیهی دارند و به هیچ وجه نیازمند امور دیگری خارج از ذات خود برای توجیه و بدهت نیستند.

در مقابل، روایت برونگرایانه^۵ بنیادگرایی تجربی می‌گوید که توجیه باورهای پایه ناشی از روابط علی یا قانوندار^۶ میان حصول یک باور پایه در ذهن فاعل شناسا و وضع اموری است که این باور را صادق می‌سازد؛ مثلاً وقتی من می‌گویم «میز را در برابرم می‌بینم» میان این باور و وجود یک میز خارجی در شرایط فیزیکی و مکانی خاص و در موقعیت تابش نور خورشید و فاصله و زاویه دید من رابطه‌ای علی برقرار است که سبب صدق باور مذکور می‌شود. این وضع امور نسبت به فاعل شناسا بیرونی است؛ یعنی صدق یک باور پایه به شرایط مکانی و زمانی مستقل از فاعل شناسا و داننده آن باور بستگی دارد؛ اما باورهای پایه ذاتاً موجه، بنا به شرح درونگرایانه بنیادگرایی تجربی، فقط به تجربه حسی^۷ یا باطنی یا تلفیقی از تجربه‌های حسی و باطنی^۸ فاعل شناسا وابسته‌اند و باورهای حاکی از این تجربه‌ها در همه شرایط زمانی و مکانی و جهانهای ممکن صادقند. این تجربه‌ها از آن رو

2. empirical belief

3. factual

4. intrinsic version of empirical foundationalism

5. extrinsic version

6. law - like

7. sensory experience

8. introspective experience



درونی نامیده می‌شوند که برای فاعل شناسا قابل دسترسی معرفت شناختی از طریق تأمل و بازاندیشی هستند.

تبیین درونگرایانه بنیادگرایی تجربی از باورهای پایه البته برای آن دسته از بنیادگرایان غیرتجربی هم جذاب است که توجیه باورهای پایه منطقی یا ریاضی را ناشی از ویژگی محتوای درونی آنها می‌دانند. بداهت باورهای پایه منطقی و ریاضی بدین معناست که هر کس با درک واضح و روشن مفهوم آنها به آسانی و بدون رجوع به سایر باورها و قراین می‌تواند صدق و درستی شان را تأیید کند؛ مثلاً برای تصدیق اصل امتناع اجتماع دو نقیض کافی است به مفهوم این اصل توجه کنیم. همچنین برای تصدیق معادله جبری $۷+۵=۱۲$ باید به مفهوم اعداد مذکور و عمل جمع ریاضی توجه شود. بداهت این مفاهیم بر خلاف باورهای خطاناپذیر حاکمی از تجربه‌های حسی یا باطنی به دریافت‌های تجربی داننده و فاعل شناسا بستگی ندارند و به خودی خود بدیهی و ذاتاً موجهند.

مدعای بنیادگرایان تجربی و غیرتجربی درباره باورهای پایه را می‌توانیم مدعایی قوی و نظریه آنان را بنیادگرایی قوی^۹ بنامیم. این گروه مدعی‌اند باورهای پایه کاملاً جدا و مستقل از باورهای دیگر موجهند و پذیرش یک باور در صورتی کاملاً موجه است که یا خطاناپذیر باشد، مانند باورهای حاکمی از تجربه‌های مستقیم حسی یا باطنی، یا بدیهی، مانند حقایق منطقی و ریاضی، یا به شیوه‌های مقبول از باورهای بدیهی یا خطاناپذیر به دست آمده باشد. بنا به نظریه بنیادگرایی قوی، محال است که باورهای پایه کاذب باشند.

بنیادگرایی ضعیف^{۱۰}، برخلاف بنیادگرایی قوی، باورهای پایه را به طور ناقص و جزئی از سایر باورها مستقل می‌داند. طبق این دیدگاه، یک باور پایه ممکن است در بدو امر^{۱۱} موجه به نظر آید و مبنای توجیه و پذیرش باورهای دیگر قرار گیرد. این نوع گزاره‌ها نیز اصلاح پذیرند؛ یعنی امکان دارد پاره‌ای از آنها در پرتو یافته‌ها و باورها و اطلاعات دیگر تغییراتی پیدا کنند. از این رو، خطاپذیری و در نتیجه کذب و نادرستی شان محال نیست.

بنیادگرایان همچنین بر سر استنتاج محض و غیرمحض باورهای غیرپایه از باورهای پایه اختلاف رأی دارند. بنا به شرح محض^{۱۲}، باورهای غیرپایه و مستنتج «تماماً» برای توجیه خود به تأیید باورهای پایه نیازمندند؛ اما بنا به شرح غیرمحض^{۱۳}، باورهای غیر پایه فقط «بعضاً» به تأیید باورهای پایه محتاجند و ممکن است بخشی از توجیه را از طریق تأیید متقابل در میان خود به دست آورند. از این رو، بنیادگرایی غیرمحض دست کم به طور تلویحی بر درجات متفاوت توجیه دلالت می‌کند.

باری از تلفیق تفسیرهای قوی یا ضعیف، و محض یا غیرمحض بنیادگرایی درباره باورهای پایه به

9. strong foundationalism

10. weak foundationalism

11. prima facie

12. pure version

13. impure version

چهار نوع بنیادگرایی می‌رسیم این چهار نوع به گفته سوزان هاک [۲] عبارتند از: (۱) بنیادگرایی قوی و محض^{۱۴}، (۲) بنیادگرایی ضعیف و محض^{۱۵}، (۳) بنیادگرایی قوی و غیرمحض^{۱۶}، (۴) بنیادگرایی ضعیف و غیرمحض^{۱۷}.

دلیل عمده بنیادگرایان قوی و محض در دفاع از باورهای پایه خطاناپذیر این است که معرفت هرگز بدون وجود چنین باورهایی تحقق نخواهد یافت؛ چون اگر باورهای غیرپایه بر باورهای پایه تکیه نزنند، معرفت دچار دور یا تسلسل خواهد شد و برای پرهیز از این معضل چاره‌ای جز پذیرش باورهای بدیهی یا خطاپذیر ذاتاً موجه و بی‌نیاز از اصلاح نیست. این گروه معتقدند که باورهای پایه تضمین‌کننده درستی صدق خود و نیز صدق باورهای غیر پایه‌اند. به علاوه بدون وجود ادراکات تجربی مستقیم از داده‌های حسی یا باطنی، به زعم ایشان، کل معلومات و اطلاعات ما ذهنی و خیالی می‌شود و ارتباط آن با جهان واقعی گسسته خواهد شد. این نکته به ویژه در خصوص گزاره‌های مشاهدتی و باورهای تجربی بسیار مهم است. چنین باورهایی وقتی معقول و مقبول خواهند افتاد که حاکی از دروندادهایی تجربی باشند و به گفته لویس، یکی از نظریه پردازان بنیادگرایی معاصر، اساساً در مفهوم «تجربی» نهفته است که توجیه باورها و گزاره‌های تجربی به تجربه وابسته است [۸]؛ زیرا بدون یک درونداد تجربی غیرباوری، توجیه باورها بدون تکیه‌گاه می‌ماند و چنانچه فهم مستقیم و کاملاً یقینی از داده‌های حسی وجود نداشته باشد، هیچ باور تجربی را نمی‌توان توجیه کرد [۷].

مخالفان نظریه بنیادگرایی قوی و محض نیز می‌پذیرند که بدون ادراکات مستقیم داده‌های حسی اساساً توجیه باورهای تجربی دشوار خواهد بود؛ اما این ادراکات را مستقل از عوامل ذهنی و درونی و سایر باورها و معلومات پیش‌زمینه نمی‌دانند. ایشان معتقدند معمولاً گمان می‌شود که در ادراکات مستقیم حسی، اطلاعات مربوط به خواص جهان خارجی از طریق حواس به مغز منتقل می‌شوند و شخص ادراک‌کننده تقریباً به طور مستقیم و بی‌واسطه به آن خواص دسترسی دارد. این ادراکات نیز غالباً در افراد مختلف یکسانند؛ مثلاً دو مشاهده‌گر عادی که از مکان واحدی به منظره واحدی می‌نگرند، هر دو همان منظره را می‌بینند؛ چون مجموعه مشابهی از پرتوهای نور به چشم هر دو برخورد می‌کنند و به وسیله مردمک چشمان آنها تصویر مشابهی روی شبکیه حاصل می‌شود. سپس اطلاعات همانندی از طریق اعصاب بینایی به مغز آنان منتقل می‌گردد و هر دو همان منظره مورد نظر را می‌بینند. اما این پندار معمولی درست نیست؛ زیرا دلایل و شواهد بسیاری نشان می‌دهد که آنچه مشاهده‌گران هنگام مشاهده یک چیز می‌بینند و در ذهن تجزیه می‌کنند صرفاً به وسیله تصاویر منقوش بر شبکیه آنان تعیین نمی‌گردد، بلکه عوامل دیگری همچون تجربه‌های مکرر قبلی، معرفت و انتظار پیشین و وضعیت عمومی درونی آنها نیز بر عمل دیدن تأثیر می‌گذارند. این نکته در علوم

14. strong pure foundationalism

15. weak - pure found

16. strong - impure found

17. weak - impure found



شناختی و روانشناسی به روشنی معلوم گردیده است. در برخی از آزمونهای روانشناختی، تصاویر مخصوصی به افراد آزمون شونده می‌دهند و از آنان می‌خواهند که مشاهدات خود را بازگو کنند. گزارشها نشان می‌دهند که افراد مذکور هر کدام تصاویر خاصی را می‌بینند و مشاهدات آنها به سبب دخالت عوامل متعدد دیگر بسیار متفاوت است. در سطوح بالای علمی نیز مشاهدات افراد مبتدی با یافته‌های افراد با تجربه و خبره یکسان نیست؛ چنانکه ممکن است یک فرد مبتدی هنگام نگرستن به اجرام بسیار ریز یا کرات آسمانی از درون میکروسکوپ یا تلسکوپ ابتدا چیزی جز رشته‌های نامنظم لکه‌های روشن و تیره نبیند، در حالی که یک مشاهده‌گر خبره و چیره‌دست منظره مفصلی را تشخیص می‌دهد. مایکل پولای مثالی در مورد تغییرات تجربه ادراکی یکی دانشجوی پزشکی هنگام گذراندن دوره تشخیص بیماری ریوی یا بررسی تصویر حاصل از اشعه ایکس ذکر می‌کند که بسیار گویاست: «یک دانشجوی پزشکی را در نظر بگیرید که در حال گذراندن دوره تشخیص بیماریهای ریوی به وسیله اشعه ایکس است. وی در اتاقی تاریک، آثار سایه‌گونه‌ای بر صفحه فلورسنت که مقابل سینه بیمار است، می‌بیند و اظهارات رادیولوژیست به دستیارانش راجع به ویژگیهای مهم این سایه‌ها را به زبانی تخصصی می‌شنود. در ابتدا، دانشجو کاملاً گیج می‌شود؛ زیرا وی در عکس اشعه ایکس از سینه فقط سایه‌های قلب و دنده‌ها و تعدادی لکه‌های عنکبوت مانند را میان آنها می‌بیند. به نظر می‌رسد که متخصصان راجع به ابداعات تصورشان افسانه می‌سازند.

«او هنوز هیچیک از چیزهای مورد گفتگوی آنان را نمی‌تواند ببیند. سپس بعد از چند هفته شنیدن مداوم صحبتها و بررسی دقیق تصاویر جدید از موارد گوناگون، فهمی موقتی پیدا می‌کند. تدریجاً دنده‌ها را فراموش کرده شروع به دیدن ریه‌ها می‌کند و سرانجام اگر آگاهانه پشتکار به خرج دهد، منظره‌ای سرشار از جزئیات مهم چون گوناگونیهای فیزیولوژیک و تغییرات آسیب شناختی زخمها و عفونتهای مزمن و علائم بیماری حاد بر وی مکتشف می‌گردد. وی اکنون وارد دنیای جدیدی شده است. او هنوز فقط بخشی از آنچه را متخصصان می‌توانند ببینند، می‌بیند؛ لکن اکنون تصاویر و اظهارات ایشان درباره آنها به طور قطع حاوی مفهوم شده‌اند» [۱].

ممکن است گفته شود مشاهده‌گرانی که از موضعی واحد به یک منظره می‌نگرند، واقعاً یک منظره واحد را می‌بینند، ولی تفسیرهایشان از آنچه می‌بینند، متفاوت است، این گفته به دلایلی چند درست نیست. آلن چالمرز برخی از این دلایل را توضیح می‌دهد و می‌گوید: اولاً در ادراک حسی چیزهایی که مشاهده‌گر با آن تماس مستقیم دارد فقط تجارب ذهنی اوست که به طور یکسان و ثابت حاصل نمی‌شوند، بلکه متناسب با انتظارات و معرفت مشاهده‌گر تغییر می‌کنند. آنچه بر اثر وضعیت مورد مشاهده به طور یکسان پدید می‌آید، تصویر روی شبکه‌ی چشم مشاهده‌گر است؛ اما مشاهده‌گر ارتباطی مستقیم با آن ندارد. نباید گمان کرد که تناظری یک به یک و کاملاً مطابق میان تصاویر منقوش بر شبکه و آن تجارب ذهنی که مشاهده‌گر هنگام دیدن دارد، پدید می‌آید. البته منظور این نیست که علت‌های فیزیکی تصاویر منعکس شده بر شبکه‌ی چشم مشاهده‌گر هیچ ارتباطی با آنچه می‌بینند، ندارند.

درست است که مشاهده‌گر هر چه را دلش بخواهد، نمی‌تواند ببیند، اما تصاویر منقوش بر شبکه چشم او فقط بخشی از علت چیزی است که مشاهده می‌کند. بخش بسیار مهم دیگر از علت توسط وضعیت درونی ذهن یا مغز او ایجاد می‌شود که بی‌گمان به تربیت فرهنگی، دانش، اطلاعات قبلی، و انتظارات مشاهده‌گر بستگی دارد و صرفاً به وسیله خواص فیزیکی چشم ما و شیء مورد مشاهده تعیین نمی‌یابد. البته این مسأله، توجیهی برای نسبی‌گرایی و ایدئالیسم نخواهد بود؛ زیرا آنچه در شرایط و وضعیت‌های مختلف می‌بینیم تقریباً ثابت باقی می‌ماند. تأثیر حالات ذهنی و مشاهدات ما آن قدر حساس و مستقیم نیست که ارتباط و تفاهم میان انسانها و کاوشهای علمی را غیرممکن سازد. بنابراین، وقتی ما به یک تصویر، ابزار، تیغه شیشه‌ای میکروسکوپی یا هر چیز دیگر نگاه می‌کنیم، به اعتباری، همه ما با یک چیز رو به رو هستیم و به یک چیز واحد می‌نگریم و در نتیجه همه ما یک چیز را می‌بینیم، اما از این نکته بر نمی‌آید که همگی، تجارب ادراکی یکسانی داریم [۱].

بنابراین، به سبب تأثیر عوامل مختلف ذهنی، فرهنگی، تربیتی، انتظارات و وضعیت عمومی جسمی و روانی مُدرک بر ادراکات مستقیم حسی او همواره به طور قطع نمی‌توان ادعا کرد که دریافت‌های تجربی کاملاً متناظر با واقعیت خارجی و حاکی از آن هستند و به آسانی و سادگی می‌توانیم ادراکات بی‌واسطه حسی را با معقولات زبان عام صورت‌بندی کرده، در قالب گزاره‌ها و باورهای تجربی و مشاهدتی بیان کنیم، بی‌آنکه هر گونه عناصر نظری و اطلاعات پیش‌زمینه‌ای در آنها تأثیر بگذارند. برعکس، وقتی ادراکات حسی در قالب‌های زبان و گزاره‌های تجربی تدوین و... بیان می‌شوند، به طرز چشمگیری با نظریات و باورهای مستقل دیگر عجین می‌گردند، به طوری که می‌توان گفت پیوسته نوعی از نظریه و باورهای بسیار کلی و پیچیده بر کلیه گزاره‌ها و باورهای حاکی از ادراکات بی‌واسطه حسی مقدم می‌شوند. از این رو، گزاره‌ها و باورهای تجربی و مشاهدتی به همان اندازه نظریه‌ها و باورهای نهفته در آنها خطاپذیر و اصلاح‌پذیر خواهند بود و همچون سایر باورهای غیر پایه نیازمند توجیهند.

اکنون مثالی از زبان آلن چالمرز می‌آوریم تا به خوبی وابستگی باورها و گزاره‌های تجربی ظاهراً پایه به نظریه‌ها و اطلاعات پیش‌زمینه آنها روشن شود و معلوم گردد که چرا گزاره‌های مشاهدتی باید به زبان نوعی نظریه ساخته شوند. جمله ساده «مواظب باش، باد به کالسکه بچه که روی پرتگاه است می‌وزد!» را در زبان معمولی در نظر بگیرید. در همین جمله ساده بسیاری از نظریات ظاهراً پیش پا افتاده و بدیهی نهفته است. جمله مذکور حاکی از آن است که چیزی به نام باد وجود دارد که می‌تواند اشیایی همچون کالسکه را اگر در مسیرش قرار گیرند، حرکت دهد. عبارت «مواظب باش» بیانگر احساس اضطراب‌گوینده و حاکی از انتظار او از سقوط کالسکه حامل بچه از پرتگاه و خرد شدن آن در صورت برخورد با تخته سنگهای درون دره است. همچنین گوینده فرض کرده است که در صورت سقوط کالسکه، بچه صدمه خواهد دید.

مثال دیگر را بررسی می‌کنیم. هنگامی که فردی صبح زود به قصد تهیه چای به سراغ اجاق گاز



می‌رود تا آن را روشن کند، اما با نقص اجاق مواجه می‌شود و با لحنی ویژه شکایت می‌کند که گاز روشن نمی‌شود، فرض کرده است که عناصری در دنیا وجود دارند که می‌توان آنها را تحت نام «گاز» طبقه‌بندی کرد و نیز برخی از این گازها قابلیت اشتعال دارند. نظریه‌های نهفته به همین تعداد پایان نمی‌یابد، زیرا باید بدانیم که مفهوم «گاز» همیشه موجود نبوده است. این مفهوم تا اواسط قرن هجدهم و پیش از آنکه جوزف بلک^{۱۸} اکسید دوکربن را برای نخستین بار تهیه کند، در دسترس نبود. قبل از آن تمام «گازها» را کمابیش نمونه‌های خالص هوا می‌دانستند [۱].

پیچیدگی گزاره‌های تجربی و مشاهدتی نسبت به باورها و پیشفرضهای نظری در علوم آشکارتر است؛ زیرا متخصصان و کارشناسان علوم مختلف معمولاً گزاره‌های تجربی را در پرتو حجم عظیمی از اطلاعات و قوانین و تئوریهایی می‌فهمند. به علاوه بسیاری از گزاره‌های تجربی آکنده از تصوراتی تئوریک و مشاهده‌ناپذیرند که جز در سایه نظریه‌ها و چهارچوبهای مفهومی معنا نمی‌یابند. مفاهیمی همچون «الکترون»، «انحنای فضا»، و «موج مغناطیسی» قابل اشاره حسی نیستند. از این رو، نمی‌توان آنها را مستقیماً به مدد حواس مسلح و غیرمسلح تجربه و مشاهده کرد. همین امر، سبب دشواری تعیین مرزهای امور قابل مشاهده و مشاهده‌ناپذیرند، چگونگی حکایت مفاهیم مشاهده‌ناپذیر از خارج، امکان‌پذیری یا امکان‌ناپذیری تحویل امور مشاهده‌ناپذیر به امور مشاهده‌پذیر، و سودمندی یا بیهودگی تمیز میان این دو نوع و بروز مسائل متعدد دیگر شده است.

به هر روی، گزاره‌های تجربی و مشاهداتی علمی نیز همچون گزاره‌های تجربی زبان عرفی در قالبها و چهارچوبهای نظری تدوین می‌شوند و در سایه باورهای دیگر مفهوم می‌گردند. تنها تفاوت گزاره‌های علمی و عرفی در میزان دقت قالبها و چهارچوبهای آنها نهفته است. علت دقیق بودن مفاهیم به کار رفته در گزاره‌های تجربی علمی مانند مفهوم «نیرو» در فیزیک این است که نقش آنها در قالبهای نظری مربوط مشخص است. چنانکه مفهوم نیرو در نظریه دقیق و نسبتاً مستقل مکانیک نیوتن کارکردی معلوم دارد و از مفهوم نیرویی که در زبان معمولی به کار می‌رود، مانند نیروی ایمان، نیروی بازو و نیروی تندباد دقیقتر است.

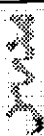
لازمه منطقی وابستگی گزاره‌ها و باورهای تجربی و حسی به باورها و نظریه‌ها و اطلاعات مستقیم پیش زمینه این است که گزاره‌های تجربی همچون نظریه‌های مضمحل در آنها خطاپذیر شوند و پایه‌های کاملاً مطمئن و خدشه‌ناپذیری برای سایر باورها و نظریه‌ها فراهم نکنند. این ویژگی نیز میان باورهای تجربی عرفی و علمی مشترک است. برای مثال وقتی معلم در کلاس درس و پای تابلو ضمن اشاره به قطعه استوانه‌ای سفید رنگ می‌گوید: «این یک قطعه گچ است»، در واقع نوعی گزاره مشاهدتی ابتدایی را بیان کرده که خود متضمن نظریه‌ای دیگر و در نتیجه خطاپذیر است.



نظریه مقدر ممکن است این باشد که «قطعه‌های سفیدی که در کلاس درس در پای تابلو یافت می‌شوند، تکه‌های گچ هستند». البته پیداست که چنین تعمیمی ضرورتاً درست نیست و امکان دارد معلم در این مورد اشتباه کرده باشد؛ چون ممکن است استوانه سفید مذکور یک تکه گچ نباشد بلکه چیز جعلی و مشابه دیگری باشد که محصل با ذوقی آن را از سر تفتن با دقت و مهارت کافی ساخته و پای تابلو گذاشته باشد. اگر بگویید معلم یا هر کس دیگر با آزمون می‌تواند صحت گزاره «این یک قطعه گچ است» را ارزیابی کند و به یقین برسد، پاسخ این است که هر چه دقیقتر باشد، نظریه‌های بیشتری مورد استفاده قرار خواهند گرفت و تبعاً میزان خطاپذیری افزونتر می‌شود و در نتیجه هرگز یقین مطلق حاصل نمی‌گردد و احتمال خطا به صفر نمی‌رسد. مثلاً اگر شاگردی در سخن معلم خود تردید کند، او می‌تواند استوانه سفید را روی تابلو بکشد و ضمن اشاره به خط سفید روی تابلو بگوید: «دیدید که آن یک تکه گچ است».

اما این پاسخ نیز متضمن این فرض است که «گچ پس از کشیده شدن روی تابلو اثر سفیدی از خود بر جا می‌گذارد». شاعر مذکور می‌تواند همچنان در این سخن اخیر معلم تردید کند و بگوید افزون بر گچ چیزهای بسیار دیگری اثر سفید بر تابلو بر جا می‌گذارند. ممکن است معلم اقدامات دیگری انجام دهد و مثلاً گچ را تکه تکه کند ولی باز هم با تردید شاگرد مواجه شود و جواب مشابهی دریافت کند. شاید سرانجام مجبور شود به تجزیه شیمیایی روی آورد و استدلال کند که از نظر شیمیایی گچ عمدتاً از کربنات کلسیم تشکیل شده و بنابراین اگر آن را در اسید فرو ببریم، باید اکسید دو کربن حاصل شود. او این آزمایش را انجام می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که چون گاز حاصل آب آهک را شیری رنگ کرده، پس اکسید دو کربن است؛ اما هر چه این تلاشها برای استحکام بخشیدن به اعتبار گزاره «این یک قطعه گچ است» افزونتر شود، توسل به گزاره‌های مشاهدتی بیشتر و در نتیجه تعمیمهای نظری نیز بیشتر می‌گردد؛ چنانکه آخرین آزمون معلم، یعنی تجزیه شیمیایی متضمن چند نظریه شیمیایی خواهد بود، از جمله اثر اسیدها بر کربناتها و اثر ویژه اکسید دو کربن بر آب آهک. بنابراین، برای اثبات اعتبار یک گزاره تجربی باید به نظریه متوسل شویم، و هر چه در صدد کسب وثاقت بیشتر برای اعتبار آن گزاره برآیم، به همان میزان باید دانش نظری بیشتری به کار بگیریم و در نتیجه امکان خطاپذیری گزاره مذکور به سبب خطاپذیری معلومات و باورهای نظری مفروض دیگر هرگز کاملاً منتفی نخواهد شد.

برخی از بنیادگرایان با توجه به اشکالات وارد بر بنیادگرایی قوی و محض کوشیده‌اند نوعی از بنیادگرایی خطاپذیر را جایگزین آن سازند و بدین سان پاره‌ای از باورها را نه ذاتاً موجه، بلکه بدواً موجه ولی خطاپذیر بدانند. باورهای بدواً موجه از دیدگاه اینان، باورهایی اند که فی نفسه موجهند و از این حیث نیازی به تأیید باورهای دیگر ندارند. اما این شرط تا هنگامی برقرار است که باورهای دیگری دال بر نادرستی باورهای پایه بدواً موجه یافت نشود. در صورت وجود پاد نمونه‌ها و موارد نقص و ناکامی باورهای بدواً موجه در مطابقت با خارج می‌توان آنها را کاذب دانست. بنابراین، باورهای بدواً موجه را از این رو پایه به شمار می‌آورند که توجیه آنها ذاتی و بی‌نیاز از تأیید باورهای دیگر است. این





باورها تا زمانی که خطایشان اثبات نشود، صادق خواهند بود. توماس رید یکی از مدافعان دیرین این نوع بنیادگرایی است. او مدعی است که باورهای مبتنی بر فهم متعارف^{۲۰} همچون باورهای حسی^{۲۱} مربوط به اموری که مستقیماً در برابر خود می‌بینیم و احساس می‌کنیم، ناتاً موجهند و از این نظر نیاز به برهان و استدلال ندارند؛ هر چند ما ضمانتی برای صدق و درستی آنها در دست نداریم. این باورها تا زمانی که پاد نمونه‌هایی حاکی از کذب و نادرستی‌شان یافت نشود، بدون تأیید و حمایت باورهای دیگر، موجه باقی خواهند ماند. خلاصه آن که رید معتقد است برای توجیه باورهای حاصل از فهم متعارف نیازی به استدلال و دلیل نیست، بلکه برای کاذب پنداشتن آنها باید دلیل و قرینه آورد [۴]. به تعبیر دیگر، توماس رید اصل را بر اعتماد و وثاقت قوای ادراکی و در نتیجه برائت باورهای حاصل از آنها از خطا می‌گذارد، مگر آن که اتهام کذب و نادرستی آنها با استدلال و ارائه موارد نقض اثبات شود. این رأی نیز با همان ایرادهای وارد بر بنیادگرایی قوی و محض روبه‌روست. هیچ باور حسی و تجربی حاکی از وضعیت جهان خارج و عینی یکسره از پیش فرضهای گوناگون نظری و اطلاعات و آگاهیهای مستقل دیگر برکنار نیست. بنابراین، باورهای پایه‌ی بدواً موجه به معنای مذکور وجود ندارند. البته اصل وثاقت^{۲۲} قوای ادراکی و اعتماد اولیه بر دریافتها و باورهای حاصل از آنها در صورت فقدان پاد نمونه‌ها و ناسازگاریها و ناکامیهای خلاف انتظار، پذیرفته است؛ اما پذیرش اصل وثاقت قوای ادراکی و اعتماد به باورهای مبتنی بر اصول فهم متعارف بدین معنا نیست که فهم متعارف می‌تواند افسار گسیخته در میدان معرفت جولان دهد. در موقعیتهای عادی و روزمره معمولاً ما بدون بررسی و نگرش نقادانه می‌پذیریم که باورهای حسی موجهند؛ اما اگر در شرایطی قرار گیریم که گریزی از بررسی انتقادی نداشته باشیم، به روشنی خواهیم دید که چنین پذیرشی آن سان که بدواً می‌نمود، آسان و بی‌دردسر نیست. باورها در صورتی بدواً موجه به نظر می‌آیند که صدق یا کذب آنها از لحاظ نظری برای ما چندان جدی و مهم نباشد و تکیه و اعتماد بر آنها مشکلات عملی ما را برطرف سازند. ناگفته پیداست که سودمندی عملی باورها همواره با صدق و حقیقت تلازمی مستقیم ندارد. بسا باورهای نادرست و خرافی که آثاری مثبت و فوایدی سرشار در زندگانی فردی و اجتماعی دارند.

باری، اما از لحاظ فهم متعارف به توجیه یک باور در حیات روزمره چندان اعتنا نمی‌کنیم، مگر آنکه نتایج عملی یا نظری مهمی در پی داشته باشد. باورهای حسی و تجربی با زمانی که درستی یا نادرستی‌شان بر ایمان مهم نباشند، درست و مصون از خطا قلمداد می‌شوند البته اوصاف با گناه را توماس رید اصطلاحاً برای تفکیک باورها از یکدیگر به آنها نسبت می‌دهد. اما اگر پیامدهای باورها بر ایمان حساس و سرنوشت‌ساز باشند، مسائل جدی و مهمی بر ایمان پیش خواهند آورد. اولین مسأله این خواهد بود که آیا این باور ادعایی بنا به اطلاعاتی که شخص مدعی آن باور دارد، موجه است یا نه.

20. beliefs of commonsense

21. perceptual beliefs

22. trustworthy



مثلاً اگر ما در محیطی امن و به دور از خطر به دوستی بربخوریم که مدعی دیدن جای پای یک خرس در مسیر عبور خود بوده است، مادام که آن شخص را راستگو می‌دانیم، بر مدعای وی اعتماد می‌کنیم و گفته او را بدون بررسی انتقادی می‌پذیریم. اما اگر در شرایط خطرناکی همچون منطقه‌ای از بیابان یا جنگل و کوه باشیم، احتیاط و دقت‌مان درباره مدعای او بیشتر می‌شود و دلایل کافی و موجه و مقبولی درخواست می‌کنیم. چه بسا در صورت قانع نشدن در مورد اینکه آیا او جای پای خرس را دیده است یا جای پای دیگری، به سراغ کسی می‌رویم که در ردپاشناسی خبره است تا بدین‌سان مدعای وجود خرس وحشی در پیرامون خود را توجیه کنیم و به طور موجه بپذیریم که شخص مدعی دیدن جای پای خرس واقعاً همان را دیده است، نه جای پای چیز دیگری را. بنابراین، این باور شخص مزبور به خودی خود و فی‌نفسه نه با گناه است و نه بی‌گناه، و موجه یا ناموجه بودن آن به کفایت اطلاعات پیش‌زمینه آن شخص بستگی دارد [۶].

شاید مدافعان باورهای پایه‌ی بدواً موجه در پاسخ بگویند که در مثال مذکور نیازی به اطلاعات مستقل دیگر جز همان باور ادعایی نیست. برای موجه دانستن ادعای مذکور کافی است در همان زمینه مهارت داشته باشیم. اگر در خصوص مدعایی، مهارت و توانمندی لازم را داشته باشیم، لازم نیست به اطلاعات مستقل دیگر رجوع کنیم، بلکه بدون آنها هم می‌توانیم درباره باور ادعایی داوری کنیم و آن را به طور کاملاً موجه بپذیریم. هیلاری پاتنام از جمله کسانی است که معتقد است برای توجیه یک باور حسی و تجربی لزومی ندارد به مقدماتی توصیف‌کننده و تبیین‌گر توسل جوییم، بلکه فقط کافی است یاد گرفته باشیم که به تجربه‌ای خاص به روشی مناسب و با مهارت لازم پاسخ دهیم [۹].

البته تردید نیست که در برخی موارد ممکن است ما آموخته باشیم بدون توسل به مقدمات مستقل یا استنتاج‌های آگاهانه به تجربه‌ای پاسخ دهیم و بگوییم مثلاً چیزی را دیده‌ایم یا نه؛ اما این مطلب مدعای حامیان وجود باورهای پایه‌ی بدواً موجه را بر کرسی نمی‌نشانند و آن را از چنگال دست کم دو انتقاد جدی نمی‌رهاند: یکی آنکه می‌توانیم همچون گیلبرت هرمن مدعی شویم که در این موارد نیز نوعی استنتاج ناآگاهانه^{۲۲} به کار رفته است [۵]. دیگر آنکه می‌توانیم همصداً با لهرر بگوییم که امکان دارد در مواردی ما اطلاعات مستقل از یک باور ادعایی داشته باشیم، اما نتوانیم آنها را شفافاً بیان کنیم، بلکه بتوانیم به شیوه‌های دیگر به کار بریم. مثلاً ممکن است کسی مدعی شود که می‌داند کوتاهترین مسیر از تهران به شمال کدام است؛ اما راهنمای خوبی نباشد و نتوانند ما را شفافاً به سوی آن مسیر هدایت کند یا نقشه آن را برای ما ترسیم کند. پیدا است که ناتوانی از راهنمایی دیگران درباره مسیر مذکور مستلزم آن نیست که شخص مدعی فاقد اطلاعات لازم باشد؛ زیرا او عملاً می‌تواند با موفقیت از کوتاهترین مسیر به سوی شمال حرکت کند. در چنین ادعایی، منظور از دانستن این است که شخصاً نحوه سیر از کوتاهترین مسیر را بلد است؛ یعنی مهارت لازم را برای این سفر پیدا کرده است. اما داشتن چنین



مهارتی مستلزم کاربرد موفقیت‌آمیز اطلاعات لازم ناگفته خود درباره این سفر است. همچنین است وضع حروفچین چیره‌دستی که به خوبی به کارش وارد است و با سرعت حیرت‌انگیزی مطالب مکتوب یا شفاهی را تایپ می‌کند و چه بسا ممکن است مدعی شود که هنگام تایپ جای کلیدها را نمی‌داند و به اصطلاح چشم بسته کار می‌کند. اما او در واقع اطلاع دارد که کلید هر حرفی در کجاست، چون هنگام تایپ آنها را به طور خودکار و بدون فکر ولی به طور موفقیت‌آمیز به کار می‌برد. اینکه چگونه ممکن است چنین اطلاعاتی بر اثر تجربه طولانی چنان تأثیری در عمل بگذارد که بدون تأمل و توجه کافی به آنها بتوان کاری دشوار را به آسانی و سرعت انجام داد، مسأله‌ای است که پاسخ آن را در روانشناسی تجربی و علوم روانشناختی دیگر باید جست.

۲. نتیجه

نظریه بنیادگرایی توجیه یک مدل معرفتی سیستمیک و مشابه نظام هندسی اقلیدسی است که باورهای پایه در آن چنان آگزیموهای هندسی ذاتاً موجه و بدیهی پنداشته می‌شوند که توجیه را به شیوه استنتاج قیاسی یا شیوه‌های استنتاجی یک سوئه دیگر به باورهای غیرپایه یا غیر آگزیماتیک منتقل می‌کنند. این باورها باید از طرفی، پایه باشند، یعنی همچون آگزیموهای نهایی در نظام هندسی عمل کنند و به همین سبب بسیار مطمئن و یقینی و بی‌نیاز از اثبات باشند و از طرف دیگر، باید از درونمایه‌ای بسیار غنی برخوردار باشند تا بتوانند سنگینی کل ساختمان معرفت و حجم عظیم و نامحدود باورهای غیرپایه را بر دوش خود تحمل کنند.

این دو ویژگی باورهای پایه برای اجرای نقش شبه آگزیماتیک خود، یعنی ویژگی محتوای بسیار غنی و اطمینان بسیار بالا، دقیقاً رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند و سبب تضعیف همدیگر می‌شوند. همین اشکال در واقع پاشنه آشیل نظریه بنیادگرایی توجیه معرفت است؛ چون محتوای باور با درجه اطمینان بخشی و بداهت آن نسبت معکوس دارد؛ هر چه محتوای اخباری و آگاهی بخش باورها افزونتر شود، میزان خطرپذیری و خطاپذیری آنها نیز بیشتر می‌گردد؛ و هر کوششی برای حفظ بداهت و خطانپذیری آنها به بهای کاهش محتوای خبری‌شان تمام می‌شود؛ چنانکه برخی حامیان بنیادگرایی برای حفظ بداهت باورهای پایه، آنها را به گزاره‌هایی درباره حالات ذهنی شناسنده محدود می‌سازند و در قالب عباراتی با افعال پدیداری بازسازی می‌کنند. اینان به جای آنکه باورهای حاکی از پدیده‌های خارجی را پایه بدانند و مثلاً بگویند گزاره «میزی در برابر من وجود دارد» یا «کتابی در برابرم می‌بینم قرمز است»، پایه است، باورهای و گزاره‌های حاکی از دریافتهای ذهنی شناسنده را پایه محسوب می‌کنند و می‌گویند «به نظر من می‌رسد که میزی در برابرم وجود دارد» یا «احساس می‌کنم کتابی که در برابرم می‌بینم، قرمز رنگ است».

انگیزه چنین برداشتی از باورهای پایه این است که بنیادگرایی عموماً می‌پندارند که ادراک حسی ما پیوسته با تجربه‌های حسی همراه است و این تجربه‌های حسی سبب می‌شوند که ما باورهایی درباره اشیای فیزیکی پیرامون خود داشته باشیم. باورهای ما درباره امور فیزیکی ممکن است اشتباه باشند،

اما نمی‌توانیم در مورد تجربه‌های حسی خود اشتباه کنیم. بنابراین، می‌توانیم به طور معقول باورهای حاکی از تجربه‌های حسی خود را پایه بدانیم. این باورهای پایه به طور غیرمستقیم باورهای مربوط به امور فیزیکی را حمایت می‌کنند. پیشفرض معرفتی بنیادگرایان این است که اگر باوری بتواند اشتباه باشد، آن باور را دیگر نمی‌توان پایه دانست. آنان از این پیشفرض نتیجه می‌گیرند که باورهای پدیداری^{۲۴} دو شرط لازم را برای کارآیی نظریه بنیادگرایی فراهم می‌آورند: یکی اینکه از کفایت لازم برای فراهم ساختن بنیاد و اساسی برای همه باورهای موجه دیگر برخوردارند؛ دیگر اینکه چندان مطمئن و قابل اعتمادند که برای موجه بودن نیازی به حمایت باورهای موجه دیگر ندارند.

اما فروکاستن باورهای پایه به گزارشهایی از حالات روانشناختی و بازسازی آنها در قالب عبارات مشتمل بر افعال پدیداری همچون «به نظر رسیدن»، «نمودار شدن»، «احساس کردن» و «فکر کردن» سبب بی‌نیازی آنها از اطلاعات مستقل دیگر نمی‌شود. چون به واقع این افعال بر نوعی تطبیق و مقایسه میان مورد خاص ادراک شده و سایر اشیای مشابه دلالت می‌کنند. مثلاً وقتی می‌گوییم «X تیره به نظر می‌آید» تلویحاً این نحوه جلوه را با نحوه اشیای تیره رنگ دیگر مقایسه می‌کنیم و شرایط کلی تیره به نظر آمدن یک شیء را بر X تطبیق می‌کنیم. بنابراین اگر عبارت «X تیره به نظر می‌آید» را تحلیل کرده، منظورمان را از این عبارت روشنتر بیان کنیم، باید بگوییم که «X همان طور به نظر می‌رسد که اشیای تیره رنگ به طور طبیعی (نرمال) به نظر می‌رسند. در حقیقت، عباراتی همچون «سفید به نظر می‌آید»، به گفته چی شولم، کوتاه نشینی است برای عبارات «X همان طور به نظر می‌آید که اشیای سفید به نظر می‌آیند». ما با استعمال این عبارات کوتاه نوشت می‌خواهیم نحوه بروز و جلوه یک چیز را از طریق مقایسه آن با اشیای مشابه دیگر توصیف کنیم. پیداست که برای این کار به اطلاعات مستقل دیگر نیاز داریم که به نحو ضمنی در عبارت «X تیره به نظر می‌رسد» نهفته است و اساساً ما این عبارت را در پرتو آن اطلاعات ارزیابی می‌کنیم و می‌پذیریم: اطلاعاتی مانند اشیای تیره هنگام روز و در نور آفتاب، با چشمانی سالم و قدرت بینایی کافی، در حالت روانی مساعد، از زاویه و فاصله مناسب، در هوایی صاف و بدون غبار و مه تیره به نظر می‌رسند. بدون داشتن اطلاعاتی مستقل از باور به «تیره به نظر رسیدن X» نمی‌توانیم بدانیم که اشیای تیره رنگ در چه شرایطی تیره جلوه می‌کنند و در نتیجه نمی‌توانیم تشخیص دهیم که X نیز دارای همان ویژگیها و شرایط اشیای تیره رنگ است. در این صورت باور ما به تیره به نظر رسیدن X پایه نخواهد بود. چون اطلاعات ما درباره ویژگیها و شرایط طبیعی (نرمال)، نمود و بروز نوع خاصی از ویژگیهای اشیای فیزیکی و تطبیق آن ویژگیهای نوعی بر نمونه مورد نظر (X) است و داوری درباره مشابه یا نامشابه بودن آنها ذاتاً بدیهی و موجه نیست و افزون بر احتمال وقوع خطا در این تشخیص و داوری، امکان تحول و دگرگونی اطلاعات قدیم یا ورود اطلاعات جدید و تنگتر یا فراختر شدن دامنه معانی واژه‌ها و عبارات وجود دارد؛ زیرا ویژگیهای شرایط طبیعی (نرمال) مربوط



به یک ادازک حسی یک بار و برای همیشه تعیین نمی‌شود و راه برای تجدید نظر باز است.

خلاصه آنکه احساس مستقیم، یا یادآوری یا شهود و درون‌نگری زمینه‌های لازم برای حصول باورهای حسی‌اند و بدون آنها باورهای حسی درباره امور فیزیکی جهان پیرامون پدید نخواهد آمد. اما فقط حصول باور حسی از چنین زمینه‌هایی ما را از ارزیابی آن بر اساس اطلاعات مستقل دیگر بی‌نیاز نمی‌کند. دست کم وقتی یک باور حسی را می‌پذیریم تلویحاً از وثاقت و قابل اعتماد بودن خود و طبیعی (نرمال) بودن شرایط ادراکی آن باور اطمینان داریم و چنین اطمینانی جز با ارزیابی منبع حصول و شرایط فیزیکی و روانی پیدایش باور در پرتو اطلاعات دیگر امکانپذیر نیست؛ هر چند عمل ارزیابی بر اثر تکرار فراوان کاربرد قوای ادراکی چنان با محصول آن یعنی پذیرش باور آمیخته می‌شود که توجه به عمل سنجش و ارزیابی معرفتی در شرایط عادی نیازمند تأمل و بازاندیشی است. ساختار روانی و ذهنی ما به گونه‌ای است که بر اثر ممارست فراوان و تکرار زیاد یک عمل از توجه به آگاهیهای لازم برای تحقق آن عمل کاسته می‌شود.

به هر روی، باورهای پایه به معنای باورهای خودجوشی که از باورهای دیگر استنتاج نشده‌اند و توجیهشان مستقیماً بر باورهای موجه خاصی تکیه نکرده، مقبول است؛ اما خود جوش بودن و غیراستنتاجی بودن باورهای حسی دلیل بی‌نیازی آنها از اطلاعات دیگر، دست کم برای ارزیابی منابع و فرایندهای حصولشان، نیست. پذیرش یک باور حسی فقط پس از اطمینان یافتن از قابل اعتماد بودن فرایندهای باورساز و وثاقت فاعل شناسا در شرایط خاص ادراک آن باور مورد نظر، موجه خواهد بود. بنابراین، توجیه یک باور در گرو ماهیت ساختاری آن باور نیست، بلکه مرهون ارتباط ویژه آن با اطلاعات و باورهای مستقل دیگر است.

۳. منابع

- [۱] چالمرز، آلن ف؛ چستی علم؛ ترجمه سعید زیباکلام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۳۸، ۴۰-۳۹، ۴۱.
- [2] Alston, W.P, " Varieties of Privileged Acces ", *American Philosopical Quarterly*, Vol.13, No.4, pp.257-72.
- [3] Hack, Susan; *Evidince And Inquiry*; Oxford; Black well, 1996, pp.14-17.
- [4] Hamiton, William(ed.), *Essay on the Active Powers of Man from the Works of Thomas Reid, Edinburgh, James Thin, 1895, p.617.*
- [5] Harman, Gilbert, " Haw Belief is Based on Inference ", *Journal of Philosophy*, No.61, (1964), pp. 353-59.
- [6] Lehrer, *Knowledge*, London, Oxford University Press, 1974, pp.103-5.
- [7] Lewis, C, *An Analysis of Knowledge and Valuation*, Lasalle, Open Coutr, 1945, p.254.

- [8] _____, " The Given Element in Empirical Knowledge ", *Philosophical Review*, No.61, pp.168-175.
- [9] Putnam, Hillary; Minds and Machines, in Hook, Sindy (ed.), *Dissmensions of Mind*, NewYork University Press, 1960, p.154.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرېمورډ
پرتال جامع علوم انساني